

# «دیروز» در «امروز»؛ «امروز» در «دیروز»!

«زمان» به بهانه «خواب در فوجان حالی»

◆ اصغر دشتی

صله

در مرکز این جهان ایستاده‌ایم و از هر سویمان این زمان است که پیش می‌آید. هر زندگی، ما به سمت زمان حرکت نمی‌کنیم، بلکه همیشه در تلاشیم تا از زمان بگریزیم و همیشه هم ناکامیم. ما ایستاده‌ایم و این زمان است که برحمانه به سوی ما حرکت می‌کند. ما در سرعت آن هیچ تأثیری نداریم و فقط گاهی دچار توهم تأثیریم. پس این زمان است که به سمت ما حرکت می‌کند، نه ما به سمت زمان!

«زمان» چیست؟

«زمان» در تناظر چیست؟

زمان در تناظر، اما زمان خلق شده‌ای است که در دل زمان حقیقی به وجود می‌آید. میل بشر در حرکت به سمت هنرها، یکی نیز تصرف زمان است؛ با خلق تصنع زمان و ایجاد توهم واقعیت زمان.

در زمان زندگی ما ایستاده‌ایم و زمان به سمت ما حرکت می‌کند، اما در تناظر زمان می‌ایستد تا ما به سمتش حرکت کنیم. تماشاگر نیز وارد سالن می‌شود تا از زمان خلق شده‌ای، جدایی از زمان بیرون از سالن را لمس کند. هنرپسندگان نیز چنین می‌کنند. در پشت صحنه، بالباس و گرمیم از آن زمانی دیگر، ساکت و متحرک در انتظار زمان شروع زمان خلق شده می‌ایستند و همین که زمان خلق شده آغاز شد، آنها ما (تماشاگران) را همراه می‌کند با توهم زمانی که ساخته‌اند.

آن زمان خلق شده نیز، بیرحمی‌های خود را دارد، اما بیش از زمان

نام نمایش: خواب در فوجان خالی  
نام نویسنده: نقه ثمنی  
نام کارگردان: کیمیرت مرادی  
بازیگران: پیام فروتن، پانته آ بهرام، مریم کاظمی و  
احمد ساعتچیان

«زمان» چیست؟

آیا راستی می‌توان از «زمان» حرف زد؟! «زمان» می‌رحم زودگذر که امان زستن نمی‌دهد؟! زمان موهبی نامرئی که تا می‌آیی به آن نگاهی بیندازی، از کنارت با سرعت می‌گذرد، به پشت سر نگاه می‌کنی گذشته است، ولی می‌فهمی باز دم زمانی در پیش است. بلافاصله روبه‌رو می‌گردانی، به روبه‌روی نگاه می‌کنی و باز هم فرصت دیدن نمی‌دهد و برحمانه همچون گاوهای وحشی با دو شاخ نیز آن چنان به سویت می‌تازد که جز تصویر محو و هراسناکی از آن، چیزی در خاطرات نمی‌ماند.

«زمان» چیست؟

«زمان» در زندگی ما چیست؟

زمان در زندگی ما آن چیزی است که در واژه نمی‌گنجد. در چشم به هم زدن می‌آید و می‌رود و نگاه که هرگز تمام نمی‌شود و قرن‌هاست که تمام شده است!

زندگی تحت کنترل ما است و هر جا که از کنترل ما خارج می‌شود، بداندید که بی‌رحمی‌های زمان زندگی بر آن هجوم آورده است.

زمان در تئاتر از همان زمان زندگی آغاز می‌شود که درام‌نویس با کاغذ و قلم در زمان نازتری دست به خَلقت می‌زند، و حاصل آن، خلق زمان تازه‌ای است. وقتی از زمان حرف می‌زنیم، بی‌واسطه از مکان نیز حرف زده‌ایم و همچنین از کاراکتر و ارتباط. همان‌طور که وقتی از مکان حرف می‌زنیم از زمان حرف زده‌ایم، یعنی چهار عنصر اصلی که خلقت یک اثر تئاتری را سب می‌شوند، زمان، مکان، کاراکتر، ارتباط.

گاهی در زمان زندگی، زمان به هم می‌ریزد در ذهن ما. قراردادهای واژگون می‌شوند و شاید این همان الگویی است

که به بسیاری از نویسندگان رئالیسم جادویی فرصت می‌دهد تا زمانی نامتعارف، اما در عین حال با ابزاری باورپذیر، را به خواننده تحمیل کنند. وقتی در زمان خلق شده زمان شکسته می‌شود و زمان «تم» اصلی یک اثر تئاتری می‌شود، خودبه‌خود فرم و محتوا تازگی‌هایی را با خود می‌آورند. «خواب در فنجان خالی» با زمان چنین می‌کند.

زمان مرگی را به زمان زندگی تبدیل می‌کند. زمان مرید را به تولد. زمان سکوت را به سخن و زمان امروز را به دیروز. آدم‌های امروز را به زمان دیروز می‌برد و آدم‌های دیروز را به زمان امروز. مکان‌های امروز را به مکان‌های دیروز تبدیل می‌کند و مکان‌های دیروز را به مکان‌های امروز. زمان دیروز به امروز می‌آید و زمان امروز به دیروز. و همه چیز در یک واژگونی زمینی و در وحشت و هراس دراماتیک بهم ریختگی زمان به معنا تبدیل می‌شوند، معنایی که ناگهان تفکیک زمان تاریخی را به هم می‌ریزد و به تکرار تاریخ بدل می‌شود. تکرار تاریخ، یعنی تکرار زمان، و تکرار زمان یعنی درجا زدن و ایستادن. ایستادن محض و در توهم پویایی غرق شدن. آن چه بر سر زمان‌های تاریخی ما آمده است و حال زمان‌ها به زمان تبدیل شدند. آن قدر زمان‌های تاریخی تکرار شونده و شبیه به هم بوده‌اند که انگار در دو قرن پیش، زیستن با در اکنون زیستن، تفاوت چندانی ندارد. و این جملات همگی ساختاری با خود دارند از همه لحاظ دراماتیک.



ساختاری همگون با محتوا، محتوایی که مجبور نیست برای عرضه خود، سازی مخالف با ساختاری بزد و همواره در همسایگی ساختار پیش می‌آید و تا آن نماند، دیگری ناکارآمد خواهد بود و بالعکس.

شاید ظاهر جملات بالا این باشد که این نوشته از خلقت اثر نوشتاری سخن می‌گوید، ولی واقعیت امر این است که همین الگوست که از نویسنده آغاز می‌شود و با تماشاگر پایان می‌یابد. در بین نویسنده و تماشاگر، هستند کارگردان، طراحان صحنه و لباس، بازیگران و نور و موسیقی و هر آن چه به دنیایی فرا ارتباط دارد.

همین الگویی درهم ریختگی و تکرار زمان چه خوب به کمک

کارگردان می‌آید تا خواننده‌هایش از عوامل اجرایی را یکدست تلقی کند. همین الگوست که با تبعیت از خواسته کارگردان، نشأت گرفته از خواسته اثر نوشتاری به کار طرح صحنه می‌آید و در این اثر، طراح صحنه مکانی خلق می‌کند و رنگ و مود و فضا و اساساً برای به هم ریختگی زمان، و مکان‌ها از زمان‌ها به مکانی از زمانی شبیه به دیروز و امروز متصل می‌شود. همین الگوست که طراح لباس را در طراحی از دیروز و امروز در اثری متعلق به امروز قرار می‌دهد و مهمتر از همه، بازیگران هستند که در دشوارترین شکل ممکن، شاهدان عینی بهم ریختگی زمان هستند. آن‌جا که آنها هم باور می‌کنند بهم ریختگی زمان را و ما مناسی فهمیم که این آنها هستند که به دیروز رفته‌اند و بدل شده‌اند به آدم‌های دیروز با روح آدم‌های مرده دیروز در آنها حلول کرده است! و آن‌جا که آدم‌های امروز با آدم‌های دیروز سخن می‌گویند!

این گروه دست به حرکت شگرف و دشواری زده حرکتی که شاید هرگز تکرار نشود در زمان صحنه با این یکدستی و برای همیشه تکرار می‌شود. در زمان زندگی با تمام یکدستی‌اش. خالقان «خواب در فنجان خالی» خالقان دشوارترین زمان صحنه هستند، زمینی خلق شده که با خروج از سلب، به مامان باورپذیری زمان زندگی را می‌دهد. آن قدر باید بگوییم و بختی تا میرت آن بهم ریختگی زمان خلق شده از خاطرات برود. ■

نقد فصد